**حقوق جزا**

نویسنده: جری نورتون و هانس هنریش جسچک

**حقوق جزا**، بخش از قانون است که جرائم جزایی یا کیفری را تعریف می‌کند، بازداشت، مطالبات و محاکمه افراد مظنون را تنظیم می‌کند و مجازات‌ها و حالت‌های رفتاری را برای مجرمان محکوم شده تعیین می‌کند.

حقوق جزا تنها یکی از وسایلی است که جوامع سازمان‌یافته امنیت منافع فردی را حفظ کرده و بقای گروه را تضمین می‌کنند. علاوه بر این، استانداردهای رفتاری که توسط خانواده، مدرسه، و مذهب پرورش داده‌شده؛ قوانین اداره و کارخانه؛ مقررات زندگی مدنی که توسط نیروهای عادی پلیس اجرا می‌شود؛ و تحریم‌های موجود از طریق اقدامات مدنی وجود دارند. تمایز بین قانون جزایی و قانون مدنی واقعا دشوار است، اما به طور کلی می‌توان گفت که یک آسیب شخصی است در حالی که جرم به عنوان یک تعرض علیه عموم تلقی می‌شود، با این حال قربانی واقعی ممکن است فرد باشد.

این مقاله اصول حقوق جزا را مورد بررسی قرار می‌دهد. برای رسیدگی به قانون آیین‌دادرسی کیفری، قانون رویه‌ای را در نظر بگیرید: رویه کیفری.

**اصول حقوق جزا**

رویکرد سنتی به قانون جزایی این بوده‌است که جنایت اقدامی است که از نظر اخلاقی نادرست است. هدف از اعمال مجازات جزایی این بود که مجرم مجازات شود و گناه اخلاقی خود را جبران کند؛ مجازات باید متناسب با جرم متهم تلقی شود. در عصر مدرن، دیدگاه‌های تکاملی و واقع‌بینانه بیشتری بر این مساله غلبه کرده‌اند. نویسندگان عصر روشن‌گری از جمله سزار بکاریا در ایتالیا، مونتسکیو، و ول‌تر در فرانسه، جرمی بنتم در بریتانیا، و ون فرباخ در آلمان هدف اصلی قانون جزا را جهت پیش‌گیری از جرم دانستند. با توسعه علوم اجتماعی، مفاهیم جدیدی از قبیل حمایت مردم و اصلاح مجرم شکل گرفت. چنین هدفی می تواند در قانون مجازات آلمان در سال 1998 دیده شود، که دادگاه را محکوم می کند که اثراتی که انتظار می رود مجازات بر زندگی آتی مظنون در جامعه مورد توجه قرار گیرد، در نظر گرفته شود. در ایالات متحده، توسط موسسه قانون آمریکا در سال 1962 پیشنهاد شده و می گوید که هدف از حقوق جزا باید دادن هشدار منصفانه از ماهیت رفتار اعلام شده به عنوان یک جرم و ارتقاء اصلاح و بازسازی مجرمین باشد. از آن زمان علاقه مند به مفهوم پیشگیری کلی، از جمله بازدارندگی مجرمان احتمالی و ثبات و تقویت هنجارهای اجتماعی است.

**حقوق جزا محتوایی**

حقوق جزا محتوایی متشکل از عناصر زیر است: تعریف انواع جرم که مجازات می شوند؛ طبقه بندی جرائم (به عنوان مثال، جرائم در ایالات متحده، یا جرم، تخفیف و نقض قانون قاره)؛ اصول و آموزه ها به قضاوت جرم اعمال می شود که مقررات حقوق جزایی (مانند دفاع از خود، ضرورت، دیوانگی و غیره) را تضمین می کند. و اصول تعیین صلاحیت در مورد جنایات با جنبه بین المللی (جنایات انجام شده توسط خارجی ها، توسط اتباع خارج از کشور، یا در کشتی ها و هواپیما در خارج از قلمرو ملی و آب) می باشد.

**تعریف قانونی بودن رفتار مجرم**

اصل قانونی بودن تقریبا در تمام نظام های حقوقی در سراسر جهان به عنوان قاعده حقوق جزا شناخته شده است. این در چهار حوزه کار می کند. اول این است که بدون حکومت قانون هیچ جرمی وجود ندارد؛ بنابراین، رفتار غیر اخلاقی و ضد اجتماعی که به موجب قانون ممنوع و مجاز نیست، کیفری نیست. این قانون ممکن است عادی باشد، همانطور که در برخی از کشورهای مشترک قانون وجود دارد؛ با این حال، در اکثر کشورها، تنها منبع حقوق جزا قانون است (nullum crimen sine lege، هیچ جرمی بدون یک قانون).

دوم، اصل قاعده قانونی این است که مقررات کیفری به شدت تفسیر می شود و از طرق مشابهی استفاده نمی شود. اگر یک معاهده کیفری مفهومی یا کاربردی مبهم است، اغلب تفسیر محدودی برای متهم فراهم می شود. این بدان معنا نیست که اگر این کار را انجام دهیم، هدف مشخصی از قانون، باید قانون را تفسیر کرد. قانون مجازات مدل شامل مقرراتی است که در برخی از قوانین ایالتی ایالات متحده اعمال شده است. کد توصیه می کند که مقررات آن با توجه به واردات عادلانه شرایط آنها تفسیر شود، که نزدیک به عمل اروپا می شود.

سوم، اصل قانونی ممنوعیت استفاده از قانون با استفاده از قانون گذشته است. به موجب آن فرد ممکن است محکوم شود، قانون باید در زمانی که اقدام مرتکب شده بود، در حال اجرا باشد. این جنبه از این اصل در مفاد فوریتی قانون اساسی ایالات متحده و چنین معاهدات بین المللی به عنوان کنوانسیون اروپایی برای حمایت از حقوق بشر و آزادی های اساسی (تصویب شده در سال 1950) و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (وارد شده به نیروی 1976) می باشد. این نیز در اساسنامه رم ایجاد کننده دادگاه بین المللی کیفری گنجانده شده است (ICC تصویب شده سال 2002).

چهارم: زبان مقررات کیفری باید به صراحت و به صورت غیرمستقیم به منظور ارائه هشدار عادلانه به قانون گذار احتمالی باشد. در بعضی از کشورها ممنوعیت های قانونی ممنوع است حتی اگر مبهم باشند.

**حفاظت در مقابل محاکمه یا دادرسی مجدد**

سیستم های حقوقی به طور کلی برخی از محدودیت ها را علیه پیگرد یک شخص بیش از یک بار برای یک تخطی از خود شامل می شوند. در قوانین انگلیسی-آمریکایی سخت ترین مشكلات محاکمه مجدد شامل این می شود كه آیا پیگرد دوم برای جرم متفاوت است یا خیر. آن برگزار می شود زمانی که محکومیت یک جرم ممنوع محاکمه پس از یک جرم کوچکتر که در اولین بار گنجانده شده است. با توجه به دادگاه عالی ایالات متحده در بلوک بورگر ایالات متحده، 284 US 299، 304 (1932)، آزمون مورد استفاده برای تعیین اینکه آیا دو جرم وجود دارد یا تنها یکی است، این امر می باشد که آیا هر یک از مقررات نیاز به اثبات یک واقعیت دارد که دیگر نه در قانون قاره اروپا باشد، از سوی دیگر، سوال این است که آیا پیگرد دوم مربوط به همان واقعیت مادی یا رویداد تاریخی است و دولت نمی تواند یک شخص را به یک محاکمه مجدد برای هر جرمی ناشی از همان وضعیت واقعیت شود.

مشکل در سیستم فدرال ایالات متحده این است که آیا یک مجرم ممکن است تحت همان قوانین ایالتی و فدرال برای یک رفتار مجازات شود (جرایم خاص متفاوت است). تعدادی از قوانین دولتی پس از تبرئه یا محکومیت در یک دادگاه فدرال یا دادگاه یک ایالت دیگر برای مجازات های مربوط به رفتار مشابه ممنوع شده است. با این وجود، دیوان عالی ایالات متحده تصریح کرده است که چنین پرونده های متعددی توسط حاکمیت های جداگانه توسط محاکمه مجدد اصلاح پنجم قانون اساسی ایالات متحده ممنوع است.

**اساسنامه های محدودیت (قانون مرور زمان)**

همه سیستم های قانون دارای مقرراتی هستند که مانع از اتمام دوره های دادرسی می شوند. دوره های توصیف شده ممکن است با توجه به شدت جرم متفاوت باشد. به عنوان مثال، در قانون آلمان، دوره های بین 3 سال برای جرائم جزئی تا 30 سال برای جرایمی که شامل یک حکم زندان هستند، می باشد. مقررات عمومی محدود می شوند زمانی که مجازات جرایم باید آغاز می شود، و در اروپا و امریکا قاچاق است. در انگلستان هیچ قانون محدودیتی برای اعمال مجرمان وجود ندارد، اگرچه مقررات جرایم خاص اغلب شامل محدودیت زمانی است. در بسیاری از کشورها هیچ محدودیتی برای جرائم خاصی وجود ندارد، از جمله جنایات مالی در ایالات متحده و نسل کشی و قتل در آلمان. در سال 1968، مجمع عمومی سازمان ملل متحد کنوانسیون مربوط به عدم استفاده از محدودیت های قانونی به جنایات جنگی و جرایم علیه بشریت را تصویب کرد. به طور مشابه، هیچ محدودیتی برای پیگرد قانونی از جرایم نسل کشی، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی تحت قوانین رم ایجاد کننده ICC وجود ندارد.

**الزامات صلاحیت قضایی**

صلاحیت دادگاه به ظرفیت آن برای اقدام قانونی معتبر اشاره دارد. همه دولت ها صلاحیت محدوده را در مورد جنایاتی که به طور کامل یا به طور جزئی در قلمرو آنها اعمال شده اند، از جمله کشتی های پرچم دار (به عنوان مثال، کشتی های ثبت شده در آن کشور) و سفارتخانه ها. کنوانسیون توکیو در مورد جرائم و برخی دیگر اقدامات انجام شده در هیئت مدیره هواپیما (1963) و کنوانسیون لاهه برای سرکوب غیرقانونی اکتشاف هواپیما (1970) به رسمیت شناخته است که ایالات دارای حق و حتی مسئولیت صلاحیت در رابطه با هر گونه جرمی می باشد که هواپیماها در آن کشور ثبت شده اند. اکثر کشورهای عضو نیز ادعای ملیت را نسبت به برخی جنایات انجام شده توسط اتباع خود می پردازد، حتی زمانی که آنها در سایر کشورها متعهد شده اند. پایه قضایی سوم به عنوان قلمرو حقوقی حفاظتی شناخته می شود، که به صلاحیت مجرمانه نسبت به جرایم علیه منافع ملی منجر می شود. به عنوان مثال، افرادی که پول نقد یک کشور را مرتکب می شوند ممکن است علیه این کشور مرتکب جنایت شوند حتی اگر فرقه ها توسط افرادی که شهروندان نیستند، فرار می کنند. اساس صلاحیت قضایی چهارم از اواخر قرن بیستم و با پذیرش کمتر جهانی شبیه به سوم است و به عنوان صلاحیت شخصیت منفعل شناخته می شود. در شرایط خاص، جنایات خشونت آمیز علیه شهروندان ممنوع است حتی اگر جنایات فراتر از مرزها صورت گیرد و مجرمان به اتباع خارجی نرسیده اند. به عنوان مثال، زمانی که در سال 1985 ایالات متحده تلاش کرد دستگیر شدگان را در کشتی کروز ایتالیایی MS Achille Lauro را به دلیل کشتار وحشیانه شهروند آمریکایی لئون کلینگ هوفر، دستگیر کند، صلاحیت قضایی ادعا شده ایالات متحده در مورد هواپیماربایان که ممکن بود بر اساس شخصیت منفعل باشد. سرانجام، حقوق بین الملل به رسمیت می شناسد که جنایات صالحیت جهانی وجود دارد که ممکن است توسط هر کشوری محاکمه شود، صرفنظر از جرایم رخ داده یا ملیت مجرمین یا قربانیان. نمونه ای طولانی از جنایات جهانی که صلاحیت همه دادگاه های ملی را به عهده دارد، دزدی دریایی در دریاهای آزاد است. تمام کشورها دارای صلاحیت هستند تا دزدان دریایی را امتحان کنند. در قرن بیستم، جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت، نسل کشی و شکنجه به فهرست جرایمی که منجر به صلاحیت جهانی شده بودند، اضافه شد.

اکثر سیستم های حقوقی طیف وسیعی از صلاحیت هایی را که ممکن است ادعا کنند، انجام نمی دهند. به عنوان مثال، در قانون ایالات متحده، کنگره قوانینی را مجاز می داند که تحت پیگرد قانونی و در تمامی پایگاه های قانونی ذکر شده در بالا قرار می گیرند. با این حال، صلاحیت دادگاه های فدرال به طور کلی محدود به فعالیت هایی است که در کل یا بخشی از آنها در مرزهای ایالات متحده اتفاق می افتد مگر اینکه صلاحیت خارج از قلمرو به طور صریح توسط اساسنامه ایجاد جرم اعصا شود. دادگاه عالی ایالات متحده در بوامن (1922) در نظر گرفته است که بیشتر جنایات انجام شده توسط کنگره باید به عنوان تنها اقدامات انجام شده در ایالات متحده در نظر گرفته شود. با این حال، این درست نیست که مقررات کیفری معتبر نیست که به عنوان یک طبقه به لحاظ منطقی وابسته به محل سکونت آنها برای حوزه حکومت نیستند. ایالات متحده می گوید، در حالی که ممکن است برخی از توجیهات برای ادعای تجدید نظر در قلمرو اکثریتی داشته باشند، تقریبا به طور انحصاری، اساس ارضی، جرم در دولت نباید ایجاد شود. برای مثال، جایی که یک مجرم یک گلوله را در یک مرز دولتی شلیک کند و در مرز سه کشور کسی را بکشد، و هر یک از سه کشور ممکن است مجبور به محاکمه مجرم شوند.

ملت هایی که مرتکب جرائم در کشورهای خارجی می شوند، ممکن است صادر شوند، اما تنها در صورتی که مورد نیاز یا مجاز توسط معاهده با کشور مربوطه باشد. قانون اساسی و قوانین برخی کشورها ممنوعیت اعتراض خود را به دیگر کشورها صادر می کنند. به عنوان مثال، رومن پولانسکی مدیر فیلم سازی فرانسوی در سال 1978 به فرانسه فرار کرد تا از زندانی نشدن برای تجاوز به جنسیت در کالیفرنیا جلوگیری کند. از آنجا که او دارای تابعیت دوگانه فرانسه و لهستان بود، از استرداد اجتناب کرد.

**عناصر جرم**

به طور کلی توافق شده است که مواد اساسی هر جرم (1) یک عمل داوطلبانه یا بی عدالتی (actus reus یا عنصر مادی-عمل مجرمانه)، همراه با (2) حالت خاصی از ذهن (mens rea-عنصر معنوی-نیت مجرمانه) هستند. یک عمل ممکن است هر نوع رفتار فردی داوطلبانه باشد. جنبش های ساخته شده در تشنج صرعی، اعمال نیستند، و پیش از بیداری جنبشی از سوی یک مشت زنی انجام نمی شود، حتی اگر آنها باعث مرگ فرد دیگری شوند. مسئولیت کیفری برای نتیجه نیز مستلزم آن است که آسیب ناشی از متهم باشد. تست رابطه علیت بین رفتار و نتیجه این است که این رویداد بدون مشارکت مستقیمی از مجرم به همان شیوه صورت نگرفته است.

مسئولیت جزایی نیز ممکن است بر اثر ناتوانی در عمل پیش بینی شود زمانی که متهم تحت وظیفه قانونی برای عمل قرار می گیرد و منطقی قادر به انجام آن باشد. وظیفه قانونی برای عمل ممکن است به طور مستقیم توسط قانون اعمال شود، از قبیل الزام به ثبت مالیات بر درآمد، و یا ممکن است از رابطه بین طرفین، به عنوان وظیفه والدین به ارائه فرزندشان با غذا، ناشی شود.

**عنصر معنوی**

اگر چه اکثر سیستم های حقوقی اهمیت ذهن جرم و یا عنصر معنوی را به رسمیت می شناسند، اساسنامه همیشه دقیقا همان چیزی را که این مفهوم به معنای آن است، بیان نمی کند. قانون مجازات مدنی تلاش کرده است تا مفهوم را با کاهش تنوع شرایط ذهنی به چهار مورد روشن کند. گناه به شخصی اطلاق می شود که عمدا، آگاهانه، بی پروا و یا به ندرت بی احتیاط عمل می کند. به طور کلی، این اصطلاحات با آنهایی که در دادگاه انگلیسی-آمریکایی و نظریه حقوقی قاره اروپا استفاده می شود، مطابقت دارند. به طور انحصاری یا در ترکیب، آنها تا حد زیادی برای مقابله با بسیاری از مشکلات رایج عنصر معنوی به نظر می رسد. آنها توسط اکثریت ایالات متحده آمریکا به معنای واقعی کلمه یا بنیادین به تصویب رسیده و عنصر اصلی در قانون اساسی جنایات را روشن و عقلانی کرده اند. تحت قانون مجازات مدل و در اکثر ایالت ها، اغلب جنایات نیاز به نشان دادن عمدا، آگاهانه یا بی پروا دارند. رفتار بی رحمانه تنها زمانی محقق می شود که تعریف جنایات آن را شامل شود.

**مسئولیت بدون عنصر معنوی (قصد و نیت مجرمانه)**

برخی از جرایم مجازاتی از تظاهرات ذهن ناشی از متهم نیست. این موارد به طور سنتی حاوی تجاوز قانونی است، در حالیکه آگاهی که کودک زیر سن قانونی است، مسئولیتی برای وی لازم نیست.. همچنین یک طبقه بزرگ جرایم رفاهی عمومی وجود دارد که شامل مواردی مانند مقررات اقتصادی یا قوانین مربوط به سلامت عمومی و ایمنی است. منطق برای از بین بردن الزامات عنصر معنویدر چنین جرایمی این است که برای پیگرد قانونی برای ایجاد قصد متهم و یا حتی سهل انگاری، این قوانین قانونی را عمدتا غیر موثر و غیر قابل اجرا می کند. چنین مواردی در قوانین انگلیسی-آمریکایی به عنوان مجازاتهای محكم و در قوانین فرانسه به عنوان ماتریال های خالص نقض شده شناخته شده است. در قانون آلمان، آنها از مطالعه خارج می شوند، زیرا الزام رعایت عنصر معنوی (قصد مجرمانه)، قانون اساسی است.

نقض قابل توجهی از قوانین وجود دارد که مسئولیت را بدون خطای اخلاقی واقعی ایجاد می کنند. برای تحمیل شهروندان به محکومیت کیفری بدون نشان دادن مجازات اخلاقی، مسائل مربوط به عدالت را مطرح می کند. در بسیاری از موارد، اهداف چنین مقرراتی می تواند به طور موثر توسط تحریم های مدنی به دست آید، به عنوان مثال، برای خسارات وارده و لغو مجوز.

**غفلت و اشتباه**

در قانون اکثر کشورها فردی که در نادیده گرفتن واقعیت هایش عمل می کند، نباید به اتهام جرم شناخته شود. بنابراین، کسی که کالاهای شخص دیگری را برداشت و حمل کند، اعتقاد دارد که خودش را دارد، مرتکب سرقت نمی‌شود، زیرا او نتوانسته است سرقت کند. از سوی دیگر، نادیده گرفتن قانون، به طور کلی صورت نمی گیرد که بازیگر را معذور بدارد؛ هیچ دفاعی نیست که او بداند که رفتارش طبق حقوق جزا ممنوع است. این آموزه توسط این پیشنهاد می شود که اعمال کیفری ممکن است توسط هر بزرگسال قابل قبول به عنوان مضر و غیرمنطقی شناخته شوند.

با این وجود، وقتی که رفتار آشکارا خطرناک و غیرمنطقی نیست، موضوع خیلی روشن نیست. یک نظر قابل توجه در این زمینه می تواند اشتباهات قانون را در دفاع از اتهامات کیفری در چنین مواردی اعتراف کند، به ویژه هنگامی که متهمان به خوبی انجام داده اند و اقدامات معقولانه برای کشف طبق قانون انجام می شود. دادگاه فدرال در سال 1952 این پیشنهاد را پذیرفت که در صورتی که شخصی در رفتار جنایتکارانه عمل کند اما از جنایات آن آگاه نیست، این شخص را نمی توان به طور کامل به ارتکاب جرم متهم کرد؛ از آن زمان تا کنون به عنوان قانون در حقوق جزا آلمان گنجانده شده است. قانون و عمل در سوئیس کاملا مشابه هستند. در اتریش، اشتباه قانون، دفاع قانونی است. در ایالات متحده، قانون مجازات مدل اجازه دفاع از اشتباه قانون را می دهد، اما این به ندرت شامل اشتباهی مانند وجود یا معنی قانون تعریف جنایت می شود.

**مسئوليت**
به طور جهانی توافق شده است که در موارد مناسب افراد مبتلا به اختلالات روانی جدی باید از عواقب رفتار جنایتکارانه خود آزاد شوند. با این حال، در مورد آزمون های قانونی مناسب مسئولیت، بحث های زیادی مطرح شده است. بیشتر تعاریف قانونی اختلال روانی بر مبنای مفاهیم مدرن علم پزشکی نیستند، و روانپزشکان بر این اساس تعیین آن را دشوار می دانند که دانش خود را با الزامات دادگاه مرتبط سازند. تلاش های مختلف برای تدوین یک آزمون قانونی جدید از مسئولیت انجام شده است. قانون مجازات مدل تلاش کرد تا با مشکلات فراوان این موضوع مواجه شود با این که الزام آور است که متهمان از ظرفیت قابل توجهی برای تساوی جنایت از رفتار وی یا محروم کردن رفتار وی به الزامات قانون به عنوان یک نتیجه از بیماری یا نقض روحی محروم شوند.

این شبیه به فرمول بندی شوروی 1958 است که نیاز به یک بیماری روانی را به عنوان شرایط پزشکی و ناتوانی در درک یا کنترل آن به عنوان شرایط روانی ایجاد می کند. همین امر ممکن است در مورد قانون آلمان بیان شود، اگرچه در بیمار روانی مانند اختلالات روانپزشکی و عصبی علاوه بر روان درمانی نیز شامل موارد مختلفی می شود وو به درجات مختلفی از مسئولیت تقلیل یافته کمک می‌کند. چندین حوزه قضایی در ایالات متحده، از جمله قوانین فدرال، از قید و شرط امتحان دیوانگی رها شده و به قانون انگلیسی باستان که در پرونده [M’Naghten’s Case](https://www.britannica.com/topic/MNaghtens-Case) (1843) 8 Eng. Rep. 718, 722برگزیده شده است. با توجه به این مورد، یک فرد دیوانه تنها در صورتی که طبیعت و کیفیت عمل او را نمی داند و نمی تواند به درستی از اشتباه بی اطلاع باشد، محروم می شود. قانون خشونت انگلیس در سال 1957 مسئولیت کمتری را نیز به رسمیت می شناسد، هرچند اثر کمتری داشته باشد. این قانون حاکی از آن است که فردی که یکی دیگر را می کشد، به عنوان قتل عمد در نظر گرفته نمی شود اگر او از چنین اختلال ذهنی رنج می برد. در حالی که به طور قابل‌توجهی مسئولیت ذهنی خود را به خاطر اعمال یا حذفیات در انجام دادن یا تبدیل شدن به یک حزب به قتل ، دچار اختلال کرده‌است. تاثیر اولیه این بند، کاهش جرم قتل به یک قتل غیر عمد است. مسمومیت معمولا به عنوان ناتوانی ذهنی درمان نمی شود. قانون شوروی بسیار سخت بود؛ آن را برگزار کرد که دفاع از نفس روانی به افرادی که در حالی که مستی، جرم و جنایت مرتکب شده بودند، قابل اجرا نبود و این مستی ممکن است حتی یک وضعیت تشدید کننده باشد. قانون آمریکا مشابه است از سوی دیگر، در قانون آلمان، مسمومیت مانند هر گونه اختلال ذهنی به عنوان دفاع در پرونده های کیفری قابل قبول است.

**تسکین دهنده شرایط و دفاعیات دیگر**

این قانون به طور کلی تعدادی موقعیت خاص را تشخیص می دهد که استفاده از زور، حتی نیروی مرگبار را بهانه می گیرد یا توجیه می شود. مهمترین قسمت قانون در این زمینه این است که مربوط به دفاع از خود است. به طور کلی، در قوانین انگلیس-آمریکایی، هنگامی که قاتل باور دارد که در معرض خطر مرگ و میر خود قرار دارد یا از آسیب جدی جسمی و مرگ و میر ناشی از اجتناب از خطرات احتمالی ضروری است، ممکن است مهاجم را بکشاند. برخی از حوزه های قضایی مستلزم آن است که حزب تحت حمله باید سعی کند عقب نشینی کند، بدون اینکه افزایش خطر کند. با این حال، در بسیاری از قوانین اروپایی قاره ای و در اکثر ایالات متحده، متهم می تواند زمین خود را حفظ کند مگر اینکه مهاجم خود را به طور عمدی یا به شدت بی توجهی تحریک کند یا اینکه مهاجم دارای برخی از ضعف ها مانند غفلت، اشتباه یا بیماری روانی باشد. وضعیت های دیگر که در آن استفاده از زور به طور کلی قابل توجیه است، هم در قوانین انگلیسی-آمریکایی و هم در قوانین قاره اروپا، شامل استفاده از نیرو دفاع از دیگران، در اجرای قانون و دفاع از خانه است. استفاده از نیرو در حفاظت از اموال دیگر گاهی اوقات محدود به نیروی غیر کشنده است

استفاده از نیرو نیز ممكن است در صورتی كه متهم معتقد باشد كه خود را تحت الزام قرار می دهد. دکترین ضرورت در قوانین انگلیسی-آمریکایی مربوط به شرایطی است که فردی با فشارهای شدید نیروهای طبیعت مواجه است، باید میان شرارت ها را انتخاب کند و در رفتارهایی که در غیر این صورت به عنوان مجرمان در نظر گرفته شود، انتخاب کند. در مورد پرونده ایالات متحده آمریکا در مقابل هولمز، در سال 1842، یک قایق طویل که حاوی مسافرین و اعضای خدمه یک کشتی غرق شده در آمریکا بود در دریای طوفانی رها شد. برای جلوگیری از فرو رفتن قایق، اعضای خدمه برخی از مسافران را پرتاب کردند. در محاکمه یکی از اعضای خدمه، دادگاه به این نتیجه رسید که چنین شرایطی ضرورت میتواند دفاع از اتهام قتل کیفری باشد، در صورتی که قربانیان به طور عادلانه انتخاب میشوند. از آنجا که این کار انجام نشده بود، محکومیت قتل عام شد. پرونده انگلیسی پیشین، رجینا و دادلی و استفنز (1884) 14، Q.B.D. 273، به نظر می رسد که ضرورت دفاع در موارد قتل را رد می کند. با این حال، در دادگاه های آلمان و فرانسه، متهمان احتمالا تبرئه شده اند. به طور کلی، استفاده از نیروی غیر کشنده ممکن است توجیه شود اگر متهم به طور منطقی به خود اعتقاد داشته باشد که تحت فشار یا اجبار عمل می‌کند. نیروی غیر کشنده در صورتی ممکن است توجیه شود که متهم دستورها نظامی را اجرا کند که گمان می‌رود قانونی باشد.

**برخی از جرایم خاص**

همه سیستم های قانونی پیشرفته به نوعی جنایتکارانه رفتارهای توصیف شده در قانون انگلیسی-آمریکایی را به مثابه خیانت، قتل، تجاوز تشدید، سرقت، دزدی، طغیان و تجاوز جنسی محکوم می کنند. اما با توجه به مقررات پلیس جنایی، تفاوت های قابل توجهی در تعریف رفتار کیفری حتی بین حوزه های قضایی سیستم انگلیسی-آمریکایی وجود دارد.

مقایسۀ حقوق جزایی قاره اروپا با قوانین عمومی جرایم انگلیسی نیز تفاوت های قابل توجهی در تعریف جنبه های خاص جنایات جدی تر نشان می دهد. برای مثال، قانون اروپایی قاره ای اغلب مواردی را برای کاهش موارد ذکر شده در نظر می گیرد که در کشورهای انگلیس و آمریكا تنها در صلاحیت محكومیت توسط مقامات یا هیئت های محاكمه مورد توجه قرار گرفته اند. این ممکن است با توجه به قتل های ترحمی نشان داده شود.

قانون انگلیسی-آمریکایی قاچاق هیچ حقی را برای دفاع و یا مقبولیت رسمی در این حقیقت نادیده نمی گیرد که متهم برای از بین بردن کسی از درد و رنج ناشی از بیماری ظاهرا غیر قابل علاج کشته شده است. با این حال، بسیاری از کد های قاره اروپا و آمریکای لاتین، برای مقابله با جرایم ناشی از چنین انگیزه هایی را فراهم می کنند و گاهی حتی در چنین انگیزه هایی نیز به دفاع از اتهامات کیفری می پردازند.

**درجه مشارکت**

سنت حقوق عمومی، چهار درجه مشارکت در جرم را تشخیص می دهد. کسی که عمل خود را با دست خود انجام می دهد، اصلی درجه اول است. همتای او در قانون فرانسه معتبر است (به معنای واقعی کلمه، نویسنده)، و یا هماهنگ کننده می باشد زمانی که دو یا چند نفر به طور مستقیم مشغول به کار هستند. اصل در درجه دوم، کسی است که به طور قاطع، اصل را در درجه ی اول کمک می کند یا زمانی که جرم اتفاق می افتد، در مدرسه حضور می یابد؛ این قابل مقایسه با مفهوم فرانسوی همکاری و حمایت است، اگرچه در بعضی از کشورها، مانند آلمان، که تفسیر وسیع تر (بیشتر ذهنی) از مفهوم را اتخاذ کرده اند، شامل فعالیت همکاران است. در قانون انگلیسی-آمریکایی، كسی كه ابتكار، تشویق یا مشاوره مدیر را بدون حضور در طول جرم انجام می دهد، قبل از این واقعه نامیده می شود. در قانون قاره ای این درجه سوم از مشارکت بخشی از مفهوم تحریک و بخشی از کمک های فوق الذکر است. چهارمین و آخرین مرحله مشارکت، پس از آن واقعیت است که برای پذیرفتن، پنهان کردن یا آرام کردن یکی از آن شخص می داند که مرتکب جرم شده است، به طوری که مانع از آزار جنایتکار شود یا به هر حال مانع عدالت شود. در نظامهای قانونی قاره ای این رفتار به یک جرم جداگانه تبدیل شده است. قانون ایتالیا و اتریش همه اعضای شرکت کننده در یک جرم را به عنوان مدرس در درجه اول، به استثنای لوازم جانبی بعد از این واقعیت، به کار می گیرد. قانون مجازات مدل و قانون در اکثر ایالتهای ایالات متحده اقدامات یک لوازم جانبی را بعد از این واقعیت به عنوان یک جرم قانونی جداگانه تلقی می کنند. در سه سطح دیگر سهم، این لوازم جانبی به عنوان یک اصل درجه اول هستند.

**توطئه و تبانی**

طبق قانون رایج، توطئه معمولا به عنوان یک توافق بین دو یا چند نفر برای انجام یک اقدام غیرقانونی یا به پایان رساندن قانونی توسط ابزار غیرقانونی توصیف می شود. با این حال، این تعریف بسیار ساده است، زیرا هر یک از اصطلاحات آن، هدف تفسیر قومی گسترده دارد. توطئه کیفری یا جزایی شاید ناامید ترین حوزه در قانون جرایم انگلیسی-آمریکایی است. به عنوان مثال، در برخی از حوزه های قضایی، پایان غیرقانونی توطئه باید به گونه ای باشد که در صورت انجام یک فرد تنها جرم محسوب شود، اما دادگاه ها همیشه در مورد آنچه اهداف غیرقانونی برای این ایجاد نمی کنند، موافق نیستند. موارد قانونی در برخی از ایالت های آمریکا، پیرو رهبر قانون مجازات مدل، محدودیت توطئه را برای پیشرفت اهداف کیفری محدود می کنند. کدهای اروپایی هیچ تصوری از توطئه ندارد به اندازه گسترده ای که در نظام حقوقی انگلیس آمریکا یافت نشد. در برخی از کشورهای اروپایی قاره ای مانند فرانسه یا آلمان مجازات جرایم ممکن است افزایش یابد، زمانی که این جرم توسط دو یا چند شخص متعهد انجام می شود.

در اکثر کشورها مجازات توافقات برای مرتکبین جرائم، صرف نظر از اینکه اهداف کیفری مورد آزمایش قرار گرفته یا اجرا شده اند، عمدتا به جرائم سیاسی علیه دولت محدود می شود. با این حال، برخی از گسترش ایده توطئه به مناطق دیگر رخ داده است. بنابراین، در کد ایتالیایی 1930، انجمن به منظور ارتکاب بیش از یک جرم، مرتکب جنایت شد. با این حال، هیچ یک از این مقررات اروپایی قاره ای، عمومیت مفهوم اصلی انگلیسی-آمریکایی ندارد. برای مثال، برای رسیدن به اهدافی که در غیر این صورت کیفری نیستند، توافقنامه محکوم نمیشود.

**تلاش و کوشش**

در قوانین انگلیسی-آمریکایی، نوعی جرم شناخته شده است كه جنایت های نامشخص یا مقدماتی را به رسمیت شناخته است؛ زیرا گناه ایجاد می شود حتی اگر هدف کیفری احزاب ممكن نباشد. بدین ترتیب، تخلف از تحریک یا دعوا، شامل دعوت یا درخواست دیگری برای جرم است. برخی از انواع مشخصی از تقاضا ممکن است جنایتکارانه باشند، مانند درخواست رشوه، درخواست برای اهداف غیرمنصفانه یا تحریک اعضای نیروهای مسلح به سوء قصد. همانطور که تعدادی از ایالت های ایالات متحده نیز، قانون مجازات مدل توطئه را به عنوان یک جرم غیر قانونی تلقی می کند. دیگر ایالت ها و قوانین فدرال توطئه را به عنوان یک جرم اصلی جداگانه حساب می کنند، گاهی اوقات مجازات آن را بیشتر از جرمی می دانند که هدفشان توطئه است. به عنوان مثال، دیوان عالی ایالات متحده در کلان و همکاران (1895) حکم حبس دو ساله را برای محکومیت توطئه برای جلوگیری از عبور از نامه ها را تایید کرد، اگر چه حداکثر مجازات برای جرم محدود کردن نامه ها فقط جریمه و کمتر از 100 دلار بود.

مهمترین دسته از جرایم غیرمعمول، تلاشی است که شامل هر کاری برای رسیدن به یک نتیجه جنایتکارانه می باشد که از اتمام اجتناب ناپذیر است اما فراتر از اقدامات آماده سازی به یک نقطه خطرناک نزدیک به اتمام آسیب مورد نظر است. در میان بسیاری از موارد، خطوط بین اقدامات آماده سازی و تلاش صرفا دشوار است. در قاره اروپا و برخی از سیستم های قانونی انگلیسی-آمریکایی، تلاش شان ممکن است شامل رفتارهایی باشد که در صورت بروز چنین شرایطی، به عنوان بازیگر معتقد بودند که جنایتکار خواهد بود. دفاع از غیر ممکن بودن فقط در صورتی نشان داده می شود که اشتباه کاملا غیر منطقی باشد. بر خلاف قانون برخی از کشورهای اروپایی، هیچ مدافعی به طور سنتی به یک متخلف که به طور داوطلبانه متعهد به انجام خسارت در نظر گرفته شده است پس از انجام این رفتار به یک فرایند فراتر از آماده سازی داده شده است. با این وجود، قانون مجازات مدل یا الگو و تعدادی از قوانین ایالتی ایالات متحده، برای دفاع قانونی فراهم می کند، اگر نشان می دهد که فرد از تلاش خود برای مرتکب شدن به جرم را ترک می کند و یا از اجرای دیگر آن جلوگیری می کند، تحت شرایطی که منجر به لغو کامل و داوطلبانه جنایتکار هدف می گردد. همچنین جرم شناسی را ببینید.

**این بخش فقط در فایل آنلاین (لینک مورد نظر) وجود داشت.**

**قانون مشترک و قانون کد**

تفاوت های مهمی بین حقوق جزا اکثر کشورهای انگلیسی زبان و کشورهای دیگر وجود دارد. حقوق جزا انگلستان و ایالات متحده از قانون اساسی انگلیسی سنتی جرایم منشا می گیرد و ریشه های آن در تصمیمات قضایی است که در گزارش های مربوط به پرونده های تصویب شده گنجانده شده است. انگلستان به طور پیوسته تمامی تلاش ها را در راستای تدوین قوانین جزایی قانون اساسی رد کرده است؛ حتی در حال حاضر تعریف قانونی از قتل در قانون انگلیسی وجود ندارد. با این حال، برخی از کشورهای مشترک المنافع، به ویژه هند، حقوق جزایی را که بر اساس قوانین عمومی جرایم انگلیسی است، اعمال می کنند.

حقوق جزای ایالات متحده، که براساس قانون مشترک انگلیسی به دست آمده، در برخی موارد با شرایط آمریکا اقتباس شده است. در اکثر ایالتهای ایالات متحده، قانون مشترک جرایم از طریق قانون لغو شده است. تأثیر چنین اقداماتی این است که هیچکس نمی تواند برای هر جرمی که در قانون قانونی دولت مشخص نشده است، محاکمه شود. اما حتی در این ایالت ها اصول عرفی همچنان نفوذ را اعمال می کنند؛ چرا که حقوق جزایی اغلب به سادگی تقلید از قانون مشترک هستند و مفاد آنها با اشاره به قانون مشترک تفسیر می شود.

در سایر کشورها پیگرد قانونی برای جرایم عرفی که در قوانین مشخص نشده اند گاهی اوقات رخ می دهد. در چند ایالت و در قانون مجازات فدرال، قوانین به اصطلاح مجرمان به سادگی مجموعه ای از مقررات فردی است که تلاش کمتری برای مرتبط کردن بخشها با کل یا تعریف یا اجرای نظریه کنترل توسط اقدامات کیفری دارد.

حقوق جزایی از زمان های مدرن در اروپای غربی از کد های متنوعی ظاهر شده است. مهمترین آنها دو کپی ناپلئونی، قضیه Code d’instruction criminelle در سال 1808و Code pénal از سال 1810 بود. این دومین مدل پیشرو در حقوق جزایی اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم بود؛ پس از آن، اگرچه نفوذ در اروپا کاهش یافته است، همچنان نقش مهمی در قانون برخی کشورهای آمریکای لاتین و خاورمیانه ایفا می کند.

کدهای آلمانی 1871 (قانون مجازات) و 1877 (رویه) مدل های دیگر کشورهای اروپایی را ارائه دادند و تأثیر قابل توجهی در ژاپن و کره جنوبی داشتند، اگر چه پس از جنگ جهانی دوم، حقوق جزایی ایالات متحده تاثیر عمده ای در کشورهای بعدی داشت. کد های ایتالیایی سال 1930 نشان دهنده یکی از مهمترین اقدامات قانونی توسعه یافته در دوره مدرن است. حقوق جزا انگلیسی به شدت تحت تاثیر قانون اسرائیل و دولتهای آفریقایی انگلیسی زبان قرار گرفته است. حقوق جزا فرانسوی در کشورهای افریقایی فرانسوی غالب است.حقوق و تئوری جزایی ایتالیا در آمریکای لاتین تأثیرگذار بوده است.

از اواسط قرن بیستم، جنبش اصلاح قانونگذاری و اصلاح قانون، پیشرفت قابل توجهی در همه جا داشته است. قانون مجازات مدل موسسه آمریکایی، بازنگری کاملی از حقوق جزایی فدرال و ایالتی را تحریک کرد و قوانین جدید در اکثر ایالت ها اعمال شد. انگلستان قوانین اصلاحی مهم (از جمله موارد مربوط به سرقت، جرایم جنسی و قتل) را تصویب کرد، و همچنین قوانین مدرن مربوط به زندان، پرونده ها، احکام معلق و خدمات اجتماعی را تضویب کرد. سوئد در سال 1962 یک حقوق جزای جدید و بسیار پیشرفته را تصویب کرد.

در آلمان پس از اتحاد مجدد آلمان شرقی و غربی، یک قانون جزایی در آلمان تصویب شد. در سال 1975 یک حقوق جزا جدید در اتریش به اجرا در آمد. حقوق جزایی جدید نیز در پرتغال (1982) و برزیل (1984) منتشر شد. فرانسه قوانین اصلاحی مهم در سالهای 1958، 1970، 1975 و 1982 را اجرا کرد، همانطور که ایتالیا در سال 1981 و اسپانیا در سال 1983 اجرا کرد. سایر اصلاحات در فنلاند، هلند، بلژیک، سوئیس و ژاپن انجام شده است. جمهوری های قبلا تحت کنترل اتحاد جماهیر شوروی نیز به طور فعال حقوق جزایی خود را از جمله مجارستان (1961)، بلغارستان (1968)، ازبکستان (1994)، روسیه (1996)، لهستان (1997)، قزاقستان (1997)، اوکراین (2001) و رومانی (2004) اصلاح کردند.

مقایسه های بین نظامهای حقوق جزا در کشورهای اروپای غربی و کسانی که ریشه های تاریخی آنها در قانون مشترک انگلیسی دارند، باید با احتیاط بیان شود. تغییرات اساسی حتی در میان ملت هایی که به طور کلی به نظام انگلیسی-آمریکایی یا به قوانین مشتق شده از کدهای فرانسوی، ایتالیایی و آلمانی پیوسته اند، وجود دارد. با این حال، در بسیاری از موارد، شباهت های حقوق جزا در همه کشورها مهم تر از تفاوت ها است.

اشکال خاصی از رفتار در همه جا توسط قانون محکوم شده است. در زمینه کاهش و توجیه، قانون قاره تمایل بیشتری نسبت به قوانین انگلیسی-آمریکایی دارد، هرچند قوانین مدرن در کشورهایی که به آنها پیوستند، این تفاوت ها را کاهش داده است. تضادها را می توان بین رویه های دو سیستم ایجاد کرد، اما حتی در اینجا هم تلاشی مشترک برای ارائه دادرسی منصفانه برای متهم و حفاظت از منافع اساسی اجتماعی وجود دارد.